



مطرب مهتابرو، آنچه شنیدی بگو

مطرب مهتابرو، آنچه شنیدی بگو
ما همگان محرمیم، آنچه بدیدی ، بگو
ای شه و سلطان ما، ای طریستان ما
در حرم جان ما بر چه رسیدی، بگو
نرگس خمار او، ای که خدا یار او
دوش ز گلزار او هرچه بچیدی، بگو
ای شده از دست من، چون دل سرمست من
ای همه را دیده تو، آنچه گزیدی، بگو
عید بیاید رود، عید تو ماند ابد
کز فلک بی مدد چون برهیدی 1؟ بگو
در شکرستان جان غرقه شدم، ای شکر
زین شکرستان اگر هیچ چشیدی ، بگو
می کشدم می به چپ، می کشدم دل به راست
رو، که کشاکش خوش است، تو چه کشیدی ؟ بگو
می به قدح ریختی، فتنه برانگیختی
کوی خرابات را تو چه کلیدی؟ بگو
شور خرابات ما، نور مناجات ما
پرده حاجات ما، هم تودریدی، بگو
ظل تو پاینده باد، ماه تو تابنده باد
چرخ ترا بنده باد، از چه رمیدی؟ بگو
عشق مرا گفت دی : «عاشق من چون شدی !»
گفتم : « بر چون متن ز آنچه تنیدی، بگو 2 »
مرد مجاهد بدم، عاقل و زاهد بدم
عافیتا، همچو مرغ از چه پریدی؟ بگو

مولانا جلال الدین محمد بلخی
به کوشش محمد رضا شفیع کدکنی

1 از فلک - که به عقیده قدامت حرکتش مبدا زمان است - چگونه رهیدی که عید تو ابدی و جاودانه است و بیرون از زمان
2 متن (نهی از تنیدن) به - «چون» - که پرسش از چگونگی و کیفیت است - مپرداز و مپیچ، از آنچه خود تنیده ای بازگو